چون بیع و هبه و اجاره تفصیل شرط باشد و اگر این شرط است که اگر بیع درست و شرعی و دعوی زن عقد نکاح را بشنود هرچه با خاصه دعوی
حق دیگران مهر و نفقه و کسی دعوی نکند و چون شرعی نکاح را نکند و کسی دعوی نکند تا زوج ملاقات نباشد تا اگر از آن انکار رجوع نکند و چون آن شرط
تسلیم کنیم و اگر زن و مرد بحق مردی است و دیگری دعوی که حق آن زن از آن است از دعوی بر آن زن بود و زن و مرد حق آن آن و مرد بینه
آن اگر مکر بر حق است مدعی نباشد که بینه باشد و اگر دو کس اقامه بینه بر نکاح کنند تا اگر هر دو بینه مطلقه باشد و با یکی تاریخ متناقض
شوند و بینه بینه صحیح باشد که بینه بنده و اگر تاریخ مختلف باشد آن بینه که سابق بود مقدم بود و اگر یکی بینه کند بر نکاح و یکی بر اقرار زن
بنکاح بینه نکاح مقدم بود و اگر شخص دعوی بینه کند و دیگری که هر دو اصل ایم فرق نباشد و بر مدعی بینه باشد خواه مدعی بیش از
انکار زوج حرمت او در حق او باشد و مرد و زن آزاد و خواه نیز بر دیگر اگر است بینه مطلقا بر دعوی نکاح بینه بود و خواه نه و اگر آن بنده بالغ بود و گوید که من خود
آزاد کرده و با اگر کسی زن و فرض من آزاد کرده است بینه مطلقا بر دعوی نکاح بینه بود و اگر شخص بر مرد طرف دعوی کند و مقبول نباشد و اگر کسی که
دعوی استیلاء و کند و باز دعوی نکاح بر یا تقاضا مهر صفت بینه قبول آید **فصل** و چون مدعی دعوی کرد و اگر مدعا علیه اقرار کرد و طلب انکار
حکم بوی پیدا نیست و اگر خاموش شود و بگوید که اهل کرد و بینه که انکار و نکول کرده تا اگر مدعی را بینه نباشد سوگند بر وی است و اگر
در جواب گوید که اگر ادب دعوی خاص بیرون آمدن نفست باید که دیگر مدعی بیش از آن است که اقرار نباشد و اگر گوید که اقرار دارد بیش از آنست و دعوی
کرده است اقرار نباشد و انجمن اگر کسی که مثلا است که اگر از مدعی اقرار نباشد و اگر بر دعوی شخص دعوی کرد و وی در جواب گفت که این مدعی دینار
بر من لازم نیست بر جواب تمام نیست و چون آن تمام و وی نوشت که دینار بر من لازم نیست و چیزی از دیگر دینار یا نه بعضی از دیگر
ده دینار و چون سوگند خورد و مجلس خورد و اگر از چیزی نخورد و انصاف کند بلا که این دینار بر من لازم نیست از دو دینار
تقول بود و مدعی مراد و انباشد که بر ما دو دینار دیگر کند خورد و نباشد و اگر دعوی کرد که فلان حق آن که در دست تو است ملک منست
و مدعا علیه گوید که کسی که خورد چیزی بوی کند خورد و ما ملک نیست نه بعضی از آن و اگر دعوی کند که کسی بر وضه گفت بوی که سوگند
بخورد که نوره خدا است و اگر دعوی مالی که خدا است با چیزی که بعضی بوی داده ام یا فلان چیز از غصب بوی داده ام پس نوشته آمده
یا فلان چیز از نوشته ام و غیر داده یا فلان چیز از چیزی بنا ان اراده بر مدعا علیه و اگر چیزی که در جواب متوجه نیست که داده و کتاب
بوی که اسحق چیزی نه بر من یا بر مدعا لازم نیست تسلیم کردن چیزی بنو و چون سوگند خورد و مجلس خورد و اگر آن دعوی کند
که فلان حق و خانه و سوگند کسی که بیاید زن فی نیابت بنده و اگر مدعا علیه در جواب گوید که داده و نفی کند که بر ذمه ام و غصب نکرده ام
و یا بر من از آن سوگند مجلس خورد و اگر چیزی در دست من بود و یا با جاری بود و مالک آن چیز بر من زیاد است هر دعوی کند از مقدار
کنایت بود و بگوید که بر من لازم نیست تسلیم کردن تو و اگر مدعا علیه معترف که دعوی بر من و یا جاری کند قول و اگر چیزی
مدعی بر من و اجاری اقامه بینه باشد پس اگر ما جیب از بینه عاجز بود و مدعی ما مالک انکار هر دو یا جاری کند طریق آنست که بگوید
بنا اگر دعوی مطلق کرد پس تسلیم کردن چیزی بر من لازم نیست و اگر دعوی کرد که من بر من فرض است تا جواب بگویم و بعکس اگر بر آن جز بر من ساز
که اگر دعوی بدین معرف کرده در آن انکار کند طریق دعوی آن باشد که بگوید که دعوی من که من قرضه است و فلان چیز بر من بیش است و فلان چیز بر من بیش است

تا جواب کند و اگر دعوی صد دینار که من مطلقا بر ذمه ام نیست و اگر دعوی صد دینار و صد درم که آب کند تا چیزی
بر ذمه ام نیست فاجر بر ساند از آن هر دو بر ساند که آن زن بر وی نیست و اگر مدعی آن مرد که بیاید بنا حکم کند بر المثل که بیشتر چیزی بود مستحق
بیشتر از آن دو درم باشد و یا بیشتر **فصل** اگر بیفتاد و یا بیشتر شخص صحیح باشد و مدعا علیه در جواب گوید که آن چیز از من نیست
یا آن که کسی است که مرا بر من اجازه داده بود و آن مال از دست وی انتزاع نکند و اگر بهمان آن بر شخص معین از آن
چیز اقرار کند و بگوید آن و اینه دعوی از وی بدان شخص معرف کرده و اگر آن بر آن شخص معین اقرار نکند و بر من نیست کند و یا مدعا علیه
سوگند خورد و اگر مدعا علیه بعد از آن که آن من نیست تا از بر نفس خود دعوی آن چیز کند متهم بود و اگر مدعا علیه گوید که این
چیز از آن فلان شخص است که آن شخص از آن مدعی است که خاصیت که دعاوی و سوگند داد نه شرع است بسبب آنکه گفت که و فقط بر قول او باید که مستحق آن است
بر زنا بالغ من است بر خصومت از فلان مدعا علیه معترف شود و سوگند داد که فلان را بر طفل از سر و بر آن بینه از دعوی مستحق عاجز باشد و اگر خاصیت
کردن و سوگند داد نفس مدعی که آن شخص در آن شهر حاضر بود و دعوی کرد تا او کشاد مدعا علیه را رات کرد که اراده دعوی از وی سوگند متوجه منصرف
شود و اگر در رای کرد داد و آن چیز در دست مدعا علیه بر هاکشد تا وقتی مدعی اقامه بینه کند و یا مدعا علیه را سوگند بدهد و بر وقت
مقرر بود و اگر آن شخص از آن شهر غایب بود خصومت از وی منصرف کرده و لیکن مدعی را رد کند و دعوی که فلان از وی تا آن
اگر مدعی را بینت بود و تنفیذ کند تا وقتی که آن غایب حاضر شود و اگر بینت باشد بر حکم بینت کند و اگر غایب تا بینت صحیح
بود که سوگند و حکم بر وی و اگر مدعا علیه بنا اقامه بکند بر آنکه این فلان از آن غایب است که وکالت و فضولی است نه بود و بینه آن مستحق
بود و بر بینه مدعی حق و اگر وکالت بینت و رسانیده بود و هم از این آن کند سوگند از نفس خود بر مستحق مدعی بود و لیکن بر آن غایب
ثابت نکرده و بینه مدعی مقدم بود مگر که کتاب باشد و اعاده آن بینت که بینه مقدم بود و اگر شخص بنده با جامه از دیگری بخرید و بعد
از آن شخص دیگر آمد و بهمان چیز مشتری دعوی کرد که من این را بر تو که آن چیز از آن مدعی است و بر ما ملک بهمان آن با بایع رجوع کند و مجلس اگر
سوگند بر وی متوجه شود و لیکن کرد و مدعی سوگند خورد رجوع با بایع نتواند کرد و اگر مدعی بینت باشد و اگر مدعی بینت باشد و آن چیز از وی گرفت اگر مدعا علیه
در جواب خصومت وی تا گفته باشد که این چیز ملک مدعی است و با ملک بایع بوده است بلکه ساکت شده باشد و یا گفته که بر ذمه ام نیست تسلیم کردن این چیز بینت
و وی بینت که بود و رجوع با بایع تواند کرد و اگر گفته باشد که ملک من است و با ملک بایع من بوده است بر رسم خصومت گفته بود و با اقرار بر ظاهر
بدو نفرند و هم رجوع تواند کرد و اگر شخص که دیگر اقرار کرد که آن ملک من است و خاطر آن چیز بر وی شد و بینه مستحق بعد آن معین حکم نکرد
آنکه نفرند و اگر میان آن چیز و هر دو خصومت رفته باشد و بعد از آن مستحق بر آن مدعی و دعوی نماید کرد و اگر مشتری از وی کرد و بعد
آن مدعی خواهد که اقامه بینت کند بر آن که آن چیز از آن مدعی بوده است تا بر وی دعوی کند متهم نباشد و لیکن بایع را رد کند و اگر مشتری از وی کرد و
بدو آن بنده دعوی حق آن را قطع کرد و مشتری بحر آن را طلب کرد و بینه آن دعوی با بایع تواند کرد و لیکن اگر مشتری خواهد که اقامه بینت کند بر حق آن
وی تا بر وی رجوع کند متهم نبود و اگر مشتری بعد از آن اقرار کرد که بینه مدعی بکار بود اقامت بینت کند که بایع اقرار کرده است که آن چیز ملک مدعی است
رجوع بر بایع تواند کرد و اگر مدعی اقامت بینت کرد و آن چیز از مشتری بستد و بعد از آن بینت رجوع است با بایع آن چیز از مدعی خریده بود و آن است

Created with PDFsharp 1.2.1269-g (www.pdfsharp.com)